



A Critique of the Restriction of Inheritance in Cases of Deaths with Unknown Timing for Drowning Victims and Those Buried Under the Ruins (*gharqī va mahdūm ‘alayhim*) (Based on Verbal Relationships in the *Ḥadīths*)

Seyede Reyhaneh Rezaeian , PhD Student, Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Faculty of Law, Theology, and Political Science, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran

Dr. Mohammad Rasoul Ahangaran  (Corresponding Author), Professor, Department of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Farabi Campus, Qom, Iran

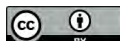
Email: ahangaran@ut.ac.ir

Dr. Mohammad Ja'fari Harandi , Associate Professor, Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Yadegar Imam Khomeini Branch, Shahr-i Rey, Iran

Abstract

For a person to inherit, it must be verified that the heir was alive after the death of the deceased. Individuals whose time of death is unknown and whose precedence of succession or death compared to one another is unclear do not meet this condition according to the implication of the primary principle. In the two cases of "drowning" and "structural collapse", however, this rule has an exception, and the unknown time of death does not prevent the other party from inheritance. The more widely held legal opinion holds that this exception should be interpreted limited to appearance of text. However, scholars who advocate its generalization often rely on general customary associations, without focusing on the Situations of words which are used in proofs, and have therefore argued that the titles used in restriction proofs are not essential to the ruling. As a result, based on the principle of Nullification of the Character of the *Gharq* (drowning) and *Hadm* (collapse), they have generalized the aforementioned ruling to similar cases. The present study, which has been conducted using the descriptive-analytical method, aims to uncover the verbal associations present in specific wordings of legal evidences through reflection upon the *Ḥadīths*, in order to reveal the underlying criterion and refine the effective cause (*tanqīḥ al-manāfi*). Through this lens, the ruling may be extended to comparable situations, such as car accidents, etc. In this study, it has been established by using the Situations of words which are used in proofs as contextual indicators, that the terms *gharq* (drowning) and *hadm* (collapse) lack inherent legal significance (*mawzū'īyyat*).

Keywords: Deaths with unknown timing, inheritance in cases of being buried under the ruins and drowning, Article 873 of the Civil Code, inheritance in cases of car accidents





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۷ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۴۱ - تابستان ۱۴۰۴، ص ۱۳۸ - ۱۱۵
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹	شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۶	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2024.85593.1695

نقد تخصیص توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان به غرق‌ی و مهدوم‌علیهم (بر پایه مناسبات لفظی اخبار)

سیده ریحانه رضاییان

دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

دکتر محمدرسول آهنگران (نویسنده مسئول)

استاد گروه الهیات و معارف اسلامی، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

Email: ahangaran@ut.ac.ir

دکتر محمد جعفری هرنندی

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهر ری، ایران

چکیده

شرط ارث‌بردن، احراز حیات وارث پس از وفات مورث است. افرادی که زمان مرگشان، مجهول بوده و تقدم و تأخر وفات هریک نسبت به دیگری مشخص نیست، طبق مقتضای قاعده اولیه، شرط ارث‌بردن را ندارند. در دو فرض غرق و هدم، این حکم استثنا شده و مجهول‌الزمان بودن وفات طرفین مانع توارث نیست. براساس قول فقهی مشهورتر، این استثنا باید تفسیر مضیق شود؛ اما قائلان به تعمیم عمدتاً بر پایه برخی مناسبات کلی عرفی - بدون تمرکز بر خصوصیات الفاظ و عبارات موجود در لسان ادله - عناوین مأخوذ در ادله تخصیص را فاقد موضوعیت دانسته‌اند؛ از این رو بر پایه الغای خصوصیت از عناوین غرق و هدم، حکم مذکور را به موارد مشابه تعمیم داده‌اند. در پژوهش حاضر که به روش توصیفی تحلیلی به نگارش در آمده، تلاش شده با درنگ در اخبار، به کشف مناسبات لفظی موجود در لسان ادله، برای پرده‌برداری از ملاک و تنقیح مناط پرداخته شود و از این رهگذر، تسری حکم به موارد مشابه از قبیل تصادفات رانندگی و... ممکن گردد. در این پژوهش، با قرینه قراردادن الفاظ مأخوذ در لسان ادله، موضوعیت نداشتن هدم و غرق ثابت شده است.

واژگان کلیدی: مرگ‌های مجهول‌الزمان، ارث در فرض هدم و غرق، ماده ۸۷۳ ق.م.ا، ارث در تصادفات رانندگی.

مقدمه

موضوع ارث و رابطه ارث‌بری میان افراد از قدیمی‌ترین موضوعات حاکم بر جوامع بشری بوده است و به همین دلیل از احکام تأسیسی اسلام محسوب نشده، بلکه از احکامی است که اسلام آن را تأیید و تغییراتی در آن‌ها ایجاد کرده است.

فقه‌ها شرط اساسی تحقق ارث را حیات وارث پس از مرگ مورث دانسته^۱ و چنین آورده‌اند: «از شروط تعلق ارث به وارث آن است که بدانیم وارث پس از مورث - اگرچه به اندازه یک لحظه - زنده بوده و حیاتش متأخر از اوست.»^۲ بنابراین «اگر هردوی آن‌ها با هم بمیرند؛ خواه به طور طبیعی مرده باشند یا به واسطه عامل خارجی، از یکدیگر ارث نخواهند برد.»^۳

حال، محور سؤال حالتی است که این افراد در شرایطی وفات کنند که تقدم و تأخر و هم‌زمانی وفات این افراد مشخص نباشد، در این حالت چه باید کرد؟ برای پاسخ این پرسش به امام معصوم (ع) رجوع شد که در مصادیق مبتلا به آن زمان، از قبیل هدم و غرق، امام (ع) مورد پرسش قرار می‌گیرند و معصوم در پاسخ می‌فرماید: «بورث بعضهم من بعض عاملی؛^۴ طرفین از یکدیگر ارث می‌برند.»

حکم توارث به منزله مسئله‌ای نوظهور و مستحدثه در جوامع اسلامی مطرح شده است. بسیاری از فقها و حقوق‌دانان این حکم را به منزله استثنایی بر قاعده عمومی باب ارث پذیرفته و بر همان اساس بیان داشته‌اند: حکم توارث، تعمیم‌دانی به سایر موارد نیست. قانون مدنی نیز در ماده ۸۷۳ از همین دیدگاه تبعیت کرده است.

محور بحث در پژوهش حاضر، دست‌یابی به شواهد درون‌متنی و برون‌متنی برای الغای خصوصیت از عناوین هدم است؛ زیرا همان‌طور که جمع بین ادله بدون وجود شاهد بر جمع، تبرعی و نپذیرفتنی تلقی می‌شود، الغای خصوصیت از عناوین مأخوذ در ادله نیز بدون استشهاد و تکیه بر قراین عرف‌پذیر درون‌متنی و برون‌متنی پذیرفتنی نخواهد بود.

برای پیشینه بحث می‌توان به این موارد اشاره کرد: پایان‌نامه‌ای در مقطع کارشناسی ارشد از مرتضی محمدی با موضوع «مبانی فقهی حقوقی ارث ناشی از غرق و هدم» که به بررسی مبانی و دلایل فقهی حقوقی حکم ارث‌بری ناشی از غرق و هدم پرداخته است.

۱. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۱۳/۸.

۲. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۵۲۲/۱۱؛ طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۶۵۵/۱۲؛ نراقی، مستند الشیعة، ۴۵۲/۱۹؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۶/۳۹؛ جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام، ۳۸۱/۹.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰۷/۲۶.

مقاله ای از دانشجوی کارشناسی ارشد، محمد برآری لارمی تحت عنوان «تأمل فقهی در ماده ۸۷۳ قانون مدنی تعمیم میراث غرق شدگان و زیر آوارماندگان به مرگ های مشتبّه» که با مراجعه به متون فقهی عامه و خاصه از طریق مطالعه تطبیقی در حقوق اسلامی، دیدگاه مشهور فقها که تفسیر مضیق از ادله دارند را نقد و بررسی کرده است و بیشتر نظر به اصلاح ماده ۸۷۳ قانون مدنی دارد.

مقاله ای تحت عنوان «استثنائات اصل تأخر حادث در باب غرق شدگان و زیر آوارماندگان (نقد و بررسی رأی دادگاه)» که با بررسی دلایل حکم ماده ۸۷۳ قانون مدنی و دیدگاه فقها سعی کرده است به منبع و منشأ این حکم پی ببرد و سپس به تجزیه و تحلیل این ماده بپردازد.

به منظور تبیین وجه تمایز پژوهش حاضر از پیشینه های آن باید خاطرنشان سازیم که هرآنچه در پیشینه ها مستند تعمیم قرار گرفته است همگی تمسک به وجوه کلی از قبیل نقش عرف و... بوده است، بی آنکه تمرکز بر خصوص الفاظ موجود در ادله باشد، حال آنکه در این نوشتار تمام استظهارات، مبتنی بر استشهدات درون متنی در کنار استناد به قراین برون متنی است. به دیگر بیان، کوشیدیم تا امکان سنجی توارث در امثال تصادفات رانندگی براساس مناسبات لفظی و استناد به مقتضیات معناشناختی الفاظ موجود در اخبار را اثبات کنیم. در واقع، برخی از پیشینه های مذکور درصدد تفسیر مضیق بر آمده و حکم توارث را منحصر در غرق و مهدوم علیهم دانسته اند. برخی دیگر که تسری را اثبات کرده اند عمدتاً به ادله و قراین لبی، از قبیل عقل و عرف و بنائات عقلانیّه تمسک جسته اند، اما در این پژوهش به شناسایی پاره ای وجوه لفظی همت گمارده شده که پیش از این مدّ نظر نبوده است.

۱. مفهوم شناسی توارث

ارث، تعلق مال یا حق است که به محض وفات مورث متعلق به وارث بوده؛ «المیراث مایستحققه انسان بموت آخر بنسب او بسبب بالاصاله...»^۴ و از مرده حقیقی یا فرضی به زنده فرضی یا حقیقی منتقل می شود؛ «حق منتقل من میت حقیقه او حکماً الی حی کذلک ابتدا...»^۵ بنابراین، ارث انتقال یک طرفه است و سبب ارث، وفات مورث و زنده بودن وارث در زمان وفات مورث و وجود مال یا حقی برای فرد

۴. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۴/۸.

۵. نراقی، مستند الشیعه، ۶۸۶/۲.

متوفاست و شرط وارث آن است که پس از مرگ مورث زنده باشد و در صورت شک، از ارث محروم است.^۶ علامه حلی کوشیده است تا معنای ارث و توارث را به نوعی متباین توصیف کند و در این راستا می‌نویسد: توارث، انتقال متقابل مال (صرفاً مال، نه حق) از افراد وفات‌یافته حقیقی به یکدیگر است، برخلاف ارث که راجع به انتقال مال و حق، هردو است.^۷ مقصود از افراد وفات‌یافته در متن ایشان که حکم توارث نسبت به آن‌ها جاری می‌شود، افرادی است که به وفات آن‌ها آگاه هستیم اما زمان وفات و تقدم و تأخر زمان وفات آن‌ها نسبت به یکدیگر مجهول است.

بنابراین از دیدگاه ایشان، ارث و توارث تفاوت ماهوی دارند؛ چراکه ارث، انتقال یک‌طرفه مال یا حق از فرد وفات‌یافته حقیقی یا فرضی به فرد زنده (در زمان وفات او) است. توارث، انتقال طرفینی صرفاً مال بین افرادی است که به وفات آن‌ها علم داریم اما به تقدم و تأخر زمان وفات آنان نسبت به یکدیگر علم نداریم.

۲. دیدگاه فقها درباره توارث و ماهیت آن

فقها ماهیت توارث و ارث را یکی دانسته‌اند، به همین دلیل به بحث راجع به ماهیت توارث و ارث نپرداخته و ادله‌ای را درباره تسری یا عدم تسری حکم توارث به سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان بیان داشته‌اند. فقها در این راستا به چند دسته تقسیم شده‌اند که در ادامه به بیان دیدگاه آن‌ها می‌پردازیم.

دیدگاه اول؛ انحصار توارث به مرگ‌های مجهول‌الزمان ناشی از غرق و هدم: قول مشهورتر میان فقهای امامیه انحصار توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان ناشی از غرق و هدم است^۸ که براساس آن امکان تسری حکم توارث به سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان وجود ندارد. صاحبان این دیدگاه به روایات به‌عنوان ادله خاص برای تأیید این دیدگاه استناد می‌کنند، از جمله روایتی که در آن «محمد بن ابی‌عمیر از عبدالرحمن روایت کرده است که: از امام صادق (ع) درباره اتاقی سؤال کردم که بر گروهی گردآمده فرود آید و معلوم نشود که کدام‌یک از ایشان پیش از رفیق خود مرده است، امام فرمود: ایشان از یکدیگر ارث می‌برند. گفتم: ابوحنیفه چیزی را به این بحث داخل کرده است. فرمود: چه چیز را به این بحث داخل کرده است؟ گفتم: او گفته است: اگر دو مرد در کشتی نشسته باشند که یکی از آن دو صد هزار سکه با خود می‌داشته و آن دیگر چیزی نداشته، هر دو غرق شده‌اند و معلوم نشده است که کدام‌یک از آن دو نخست مرده است، میراث برای ورثه مسافری است که چیزی نداشته است و برای ورثه مسافر صاحب مال نصیبی از آن مال نیست،

۶. شعرانی، تبصرة المتعلمين، ۶۹۰/۲.

۷. حلی، المختصر النافع، ۸۲/۵.

۸. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۱۳/۸.

امام صادق(ع) فرمود: به حقیقت آن را شنیده است و مطلب همان است.^۹

دیدگاه دوم؛ تسری حکم توارث به سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان: در مقابل دیدگاه مشهورتر، دیدگاهی مشهور وجود دارد که قائل به تفسیر موسع از همان روایات است و هدم و غرق ذکر شده در روایات را دارای موضوعیت ندانسته و معتقد به تسری حکم توارث به سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان از طریق الغای خصوصیت است.^{۱۰}

دیدگاه سوم؛ عده‌ای از فقها نیز در ثبوت این حکم تردید و توقف کرده و نظری را ابراز نداشته‌اند.^{۱۱}

ادله دیدگاه اول: در ادامه به بیان و تبیین ادله دیدگاه مشهورتر میان فقها می‌پردازیم.^{۱۲}

أ. اقتضای اخبار خاصه: این دسته از فقها به سه دسته از اخبار این باب به‌عنوان مهم‌ترین دلیل خود استناد می‌کنند. دسته اول، اخبار عام و مطلق است که به دلیل عدم احراز شروط وارث بودن افراد، توارث را در مطلق مرگ‌هایی که تقدم و تأخر زمان وفات افراد مشخص نباشد، منتفی می‌دانند. دسته دوم، روایات خاصه‌ای که توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان را انحصاراً در غرق و هدم برقرار می‌دانند. دسته سوم، اخباری که دلالت بر عدم توارث در غیر غرق و هدم دارد و توارث را در غیر این دو مورد منتفی می‌دانند.

به مقتضای جمع عرفی با استناد به اخبار، دسته اول و دوم حمل عام بر خاص می‌شود و توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان منحصر در فرض هدم و غرق می‌شود و با استناد به اخبار دسته سوم، امکان تسری حکم به سایر موارد مشابه منتفی می‌شود. در ادامه، به بررسی و تبیین این اخبار می‌پردازیم.

ب. اخبار دال بر اشتراط حیات وارث در زمان وفات مورث: مهم‌ترین دلیل مستند فقهای که توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان را انحصاراً در غرق و هدم برقرار می‌دانند اخبار این باب است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد اخبار باب ارث به اقتضای عمومیت و اطلاق خود، حیات وارث را شرط ارث می‌دانند و در نتیجه در مرگ‌های مجهول‌الزمان ارث و توارث را برقرار نمی‌دانند. از جمله اخبار مهم در این باب، حدیث قداح از امام صادق(ع) است که بعضی از فقها از این خبر به‌عنوان دلیل عدم توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان استناد می‌کنند.^{۱۳} در خبر چنین آمده است: «ام‌کلشوم، دختر علی(ع) و پسرش،

۹. ابن بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۲۱۰/۶.

۱۰. سلاسل دینیه، المراسم العلویة، ۲۲۶/۲۲۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۸/۲۶؛ ابن ادریس، السرائر، ۳۰۱/۳؛ طوسی، النهاية، ۶۷۴؛ خویی، منهاج الصالحین، ۳۸۱/۲؛ ابن فهد حلی، المذهب البارع، ۴۳۱/۴؛ سبزواری، مذهب الأحکام، ۲۷۱ تا ۲۶۸/۳۰؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ۴۰۰/۳؛ مفید، المقنعة، ۶۹۹؛ طوسی، جواهر الفرائض در ارث، ۹۷؛ خمینی، تحریر الوسیلة، ۷۵/۴؛ تبریزی، نظام الارث فی الشریعة الاسلامیة الغراء، ۳۹۴.

۱۱. علامه حلی، تبصره المتعلمین، ۱۷۸؛ حلی، المختصر النافع، ۲۷۵/۲.

۱۲. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۱۳/۸.

۱۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۷/۳۹.

زیدبن عمر بن خطاب در یک زمان مردند و دانسته نشد که کدام یک زودتر مرده است. هیچ‌یک از دیگری ارث نبردند.^{۱۴}

ج. اخبار دالّ بر تخصیص حکم توارث در فرض هدم و غرق: در کنار اخباری که حیات وارث را شرط مطلق تحقق ارث بیان می‌داشتند، که در نتیجه آن‌ها توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان منتفی می‌شد، اخباری نیز وجود دارد که حکم توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان را در دو فرض هدم و غرق تخصیص زده‌اند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

حدیث اول: علی بن مهزیار از فضاله از ابان از فضل بن عبدالمملک روایت کرده است: «امام صادق (ع) درباره زن و شوهری که سقف اتاقی بر ایشان فرود آمده بود فرمود: نخست زن را از مرد و پس از آن مرد را از زن ارث می‌دهند.»^{۱۵}

حدیث دوم: حدیث ابن محبوب از امام صادق (ع)؛ در این حدیث درباره قومی سؤال می‌شود که در کشتی غرق می‌شوند یا سقف اتاق بر ایشان فرود می‌آید و می‌میرند و نمی‌توان دانست که کدام یک پیش از دیگری مرده است. امام می‌فرماید: «ایشان از یکدیگر ارث می‌برند و این موضوع در کتاب علی (ع) نیز چنین است.»^{۱۶}

حدیث سوم: خبر عبدالرحمن از امام صادق (ع) که می‌گوید: از آن حضرت درباره اتاقی سؤال کردم که بر گروهی، که گردآمده‌اند، فرود آید و معلوم نشود که کدام یک از ایشان پیش از رفیق خود مرده است، امام فرمود: ایشان از یکدیگر ارث می‌برند. گفتم: ابوحنیفه چیزی را به این بحث داخل کرده است. فرمود: چه چیز را به این بحث داخل کرده است؟ گفتم: او گفته است: اگر دو مرد در کشتی نشسته باشند که یکی از آن دو صد سکه با خود داشته و آن دیگر چیزی نداشته، هردو غرق شده‌اند و معلوم نشده است که نخست کدام یک از آن دو مرده است، میراث برای ورثه مسافری است که چیزی نداشته است و برای ورثه مسافر صاحب مال نصیبی از آن مال نیست. امام صادق (ع) فرمود: به حقیقت آن را شنیده است و مطلب همان است...^{۱۷}

باتوجه به اخبار بیان شده محرز شد که ارث، مشروط به احراز حیات وارث است و در فرض مجهول بودن زمان وفات طرفین رابطه توارث برقرار نیست، مگر در دو فرض هدم و غرق که به عنوان

۱۴. طوسی، جواهر الفرائض در ارث، ۳۶۲/۹.

۱۵. ابن بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۲۰۷/۶.

۱۶. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰۷/۲۶.

۱۷. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰۷/۲۶.

استثنائات این باب ذکر شده‌اند. در چنین مواردی که دلیلی بر الغای خصوصیت از موارد مأخوذ در لسان دلیل و امکان تسری به موارد دیگر نباشد، باید از دلیل خاص تفسیر مضیق شود؛ بنابراین اصل بر عدم تسری است، مگر آنکه دلیل بر تسری یافت شود. قائلان به عدم تعمیم بر این باورند که تعمیم و تسری حکم توارث پشتوانه‌ای ندارد و دلایلی برخلاف آن وجود دارد. در ادامه به دلایل این دسته از فقها اشاره خواهد شد.

د. روایات دال بر عدم توارث در سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان: ازجمله دلایلی که فقها برای عدم تعمیم حکم توارث به سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان استناد می‌کنند،^{۱۸} روایت مرسلی است که اولین بار در کتاب ایضاح الفوائد علامه بدان اشاره شده است، در حالی که قبل از آن در متون روایی یافت نمی‌شد. در روایت مذکور آمده است که کشته‌شدگان جنگ‌های یمامه و صفین و حره از یکدیگر ارث نبردند، بلکه ترکه بین وراث زنده آن‌ها تقسیم شد.^{۱۹}

ارزیابی دلیل اول: سه دسته اخبار در این باب بیان شد. اخبار دسته یک و دو دلالت ایجابی -نه سلبی- دارند و دلالتی بر نفی تسری حکم از غرق و هدم به سایر موارد مشابه را ندارند. به‌دیگر بیان، مقتضای این دو دسته اخبار ایجاب می‌کند که در فرضی که هدم و غرق منجر به مجهول‌شدن زمان وفات افراد شود توارث برقرار باشد و لاغیر. اما خبر مربوط به جنگ یمامه و صفین دلالت سلبی دارد و امکان توارث در نظایر را منتفی می‌کند؛ بنابراین مهم‌ترین خبری که باید ارزیابی شود خبر مربوط به جنگ یمامه و صفین است که به تفصیل آن را ارزیابی می‌کنیم.

اشکال اول؛ ضعف سندی: اشکال وارد بر دلیل ذکرشده، مجهول‌السند بودن روایت است و روایت به دلیل مجهول‌السند بودن، حجیت لازم برای استناد را ندارد. ضمن اینکه روایت مذکور در هیچ‌یک از کتب روایی شیعه نیامده است. فقها نیز به ضعف سندی حدیث مذکور تصریح کرده‌اند.^{۲۰}

آن دسته از فقها که به این حدیث تمسک جسته‌اند، براساس عمل به قاعده «جبران ضعف سند به سبب شهرت عملی»^{۲۱} آن را مستند فتوای خود قرار داده‌اند. صاحب ریاض پس از ذکر حدیث مذکور در بیان چرایی تمسک به آن می‌نویسد: «هرگاه روایت مرسلی مستند فتوای جمع زیادی از فقها قرار گیرد، شهرت عملی، جبران‌کننده ضعف سندی آن روایت خواهد بود.»^{۲۲}

۱۸. طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۴۶۷/۱۴.

۱۹. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۲۷۷/۴.

۲۰. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۶۳/۸.

۲۱. بجنوردی، القواعد الفقهية، ۱۴۲/۱.

۲۲. طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۴۶۷/۱۴.

اما تمسک به قاعده مذکور برای چشم‌پوشیدن از ضعف سندی حدیث ذکرشده صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا استناد فقها به روایت فوق برای فتوا اثبات‌شده نیست. بسیاری از فقها دلیل فتوای خود را صرفاً براساس تفسیر مضیق از ادله تخصیص و اکتفا به قدرمتیقن در حکم خلاف قاعده و دوری از قیاس بیان کرده^{۲۳} و عمل به محتوای این روایت را به‌عنوان دلیل بیان نکرده‌اند.

نکته شایان ذکر دیگر این است که: زمانی ضعف سندی یک روایت با شهرت میان اصحاب جبران می‌شود که فقها از آن به‌عنوان دلیل یاد کرده باشند و آن خبر ضعیف، مستند حکم فقها قرار گرفته باشد و اصطلاحاً شهرت، عملی باشد.^{۲۴} در مقابل، بسیاری از فقها مفهوم متفاوتی از این روایت برداشت کرده و برخلاف ادعای مخالفان تعمیم قائل به تعمیم حکم توارث در سایر موارد مشابه شده‌اند.

اشکال دوم؛ عدم تمامیت دلالت خبر مذکور بر مدعا: اشکال دیگری که به نظر می‌رسد این است که اساساً دلالت خبر ذکرشده بر مدعا تمام نیست. مدعای قائلان به عدم تعمیم آن است که توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان منحصر در فرض هدم و غرق است. به‌دیگر بیان، در هیچ‌یک از مرگ‌های مجهول‌الزمان - جز هدم و غرق - نمی‌توان حکم به توارث کرد. حال آنکه، خبر مذکور صرفاً بیان‌کننده حکم عدم توارث در افرادی است که در جنگ کشته شده‌اند.

اشکال سوم؛ عدم حجیت عملکرد مذکور در خبر: در ارزیابی خبر مذکور و محتوای آن نباید از این نکته غافل شد که جنگ‌های یمامه و حره در زمانی اتفاق افتاده است که زمام امور به دست امام معصوم نبوده و مراجعه به معصوم نشده است تا نحوه عملکرد مذکور در خبر، مشروع تلقی شود.^{۲۵}

اشکال چهارم؛ احتمال استناد عدم توارث در حدیث مذکور به سببی غیر از مجهول‌الزمان بودن وفات: افزون‌بر آنچه بیان شد، اساساً مشخص نیست همه شرایط توارث در بین کشته‌شدگان جنگ صفین و خوارج جمع شده باشد. محقق عاملی نیز در این باره می‌نویسد: «سقوط حکم توارث و مقصورشدن بر زندگان، مشروط به این است که کسانی اقرب از آنان وجود نداشته باشد و در رابطه با کشته‌های یمامه و صفین و حره چنین چیزی مشخص نیست و شک در شرط، مقتضی شک در مشروط است.»^{۲۶}

۲۳. خوانساری، جامع المدارک، ۳۸۷/۵.

۲۴. مکارم شیرازی، انوار الأصول، ۱۷۷.

۲۵. تبریزی، نظام الإرث فی الشریعة الاسلامیة الغراء، ۳۹۴.

۲۶. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۶۳/۸.

۳. دلیل دوم: اکتفا به قدرمتیقن در موارد خلاف قاعده

از شروط تحقق ارث، احراز حیات وارث هنگام وفات مورث است.^{۲۷} در نتیجه، حکم توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان برخلاف قواعد اولیه ارث است؛ درباره غرق و هدم دلیل خاص وارد شده است که حکم به توارث می‌کند. در چنین مواردی باید به قدرمتیقن ذکر شده در روایات اکتفا کرد و از نصوص شرعی تعدی نکرد. صاحب‌جواهر به اقتضای اصل است اشاره کرده است.^{۲۸}

ارزیابی دلیل دوم: اکتفا به قدرمتیقن و عدم‌الغای خصوصیت از عناوین مأخوذ در دلیل با پاره‌ای از اشکالات مواجه است که براساس آنچه به تفصیل در مقام تبیین دیدگاه یک و نیز آنچه در مقام تبیین دیدگاه مختار خواهد آمد این اشکالات شرح داده می‌شود. نظر به پاسخ همین اشکال محقق سبزواری می‌نویسد: «قاعده اکتفا به قدرمتیقن به ذات خود، اصل صحیحی است اما اصل و شهادت عرف، مانع از اجرای این قاعده در این مسئله می‌شود.»^{۲۹}

۴. دلیل سوم: شهرت فتوائیه

از دیگر دلایلی که برای عدم‌تعمیم حکم توارث هدم و غرق به سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان بیان شده است، استناد به قول مشهور است.^{۳۰} صاحب‌کتاب ریاض پس از آنکه ادله فراوانی را در تأیید تسری حکم توارث به سایر مرگ‌های مجهول‌الزمان بیان می‌دارد، در نهایت به تسری حکم توارث تردید می‌ورزد و دلیل تردید خود در حکم توارث را وجود شهرت مبنی بر عدم‌توارث بیان می‌دارد.^{۳۱}

ارزیابی دلیل سوم: دلیل سوم یکی دیگر از مهم‌ترین ادله قائلان به عدم‌تعمیم است که به نظر می‌رسد با اشکالاتی مواجه باشد، برخی از این اشکالات عبارت‌اند از:

اشکال اول: قبلاً در مقام بیان دیدگاه دوم مبنی بر تسری و تعمیم حکم گذشت که قول به تسری، خلاف مشهور نیست، بلکه دیدگاهی است مشهور که در مقابل دیدگاه مشهورتر قرار دارد. انبوهی از فقهای متقدم و متأخر که قائل به دیدگاه تعمیم هستند را ذکر کردیم تا مؤیدی بر مدعای آنان باشد که قول به تعمیم را دیدگاه مشهور معرفی کرده‌اند؛ بنابراین در اینجا دیدگاه مشهور و غیر مشهور مطرح نیست، بلکه دو دیدگاه مشهورتر و مشهور در میان است...

۲۷. بهبهانی، الفوائد العلیة، ۲۸۴/۱.

۲۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۸/۳۹.

۲۹. سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۶۹/۳۰، ۲۷۰.

۳۰. طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۴۶۷/۱۴.

۳۱. سبزواری، مهذب الأحکام، ۴۶۷/۱۴.

اشکال دوم: شهرت مطرح‌شده مدرکی است. شهرت مدرکی مانند اجماع مدرکی فاقد اعتبار است.^{۳۲} بنابراین استناد به قول مشهور درباره این موضوع اساساً با موازین اصولی هماهنگی ندارد؛ زیرا شهرت به‌عنوان دلیلی مستقل زمانی درخور استناد است که مدرک و مستند حکم مشخص نباشد. حال آنکه، اخباری دال بر عدم تعمیم وجود دارد که اگر مدرکی بودن شهرت مذکور را محرز نسازد، دست‌کم آن را محتمل‌المدرک خواهد ساخت که آن نیز فاقد اعتبار است.^{۳۳} پس چنین شهرتی نمی‌تواند مستند مستقلی برای دلیل مذکور باشد.

۵. دلیل چهارم: قیاس

عده‌ای از فقها معتقدند علت حکم توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان ناشی از غرق و هدم در روایات تصریح نشده است و نیز تنقیح مناطی که محل اتفاق باشد در این خصوص وجود ندارد، در نتیجه استنباط مجهول‌الزمان بودن فوت افراد به‌عنوان دلیل برای حکم توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان ناشی از هدم و غرق و تسری آن به موارد مشابه، قیاسی مستنبط‌العله است که نزد فقهای امامیه فاقد حجیت است.^{۳۴}

ارزیابی دلیل چهارم: همان‌طور که در متن دلیل فوق بیان شد و تصریحات اصولیان بر آن دلالت داشت، مفروض‌هایی که سبب قیاس دانستن تسری یک حکم به سایر موارد می‌شود عدم وجود علت مصرح یا تنقیح مناط در لسان احادیث و دلایل است. در ادامه این نوشتار به بطلان تمام این مفروض‌ها با بررسی مقتضیات لفظی اخبار این باب خواهیم پرداخت.

۶. ادله دیدگاه دوم

قبلاً دانسته شد مشهورتر از میان دو دیدگاه تعمیم و عدم تعمیم، دیدگاه عدم تعمیم است.^{۳۵} در ادامه به ارائه دلیل قول مشهور؛ یعنی تسری حکم توارث و ارزیابی آن می‌پردازیم.

۶.۱. امکان الغای خصوصیت و تنقیح مناط

از بررسی استدلال‌های موافقان نظریه تعمیم حکم توارث این چنین به دست می‌آید: «مطلقاً اشتباه، از روایاتی که در این باب آمده است به‌عنوان مناط به دست می‌آید و این علت در سایر حوادث نیز جریان دارد، پس باید حکم توارث را به سایر موارد مشابه تعمیم داد. همچنان‌که وقتی خوف استعمال آب سبب

۳۲. صدر، ما وراء الفقه، ۲۸۴/۷.

۳۳. بهجت، مباحث الأصول، ۲۲۴/۳.

۳۴. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۸/۳.

۳۵. سبحانی، نظام الارث فی الشریعة الاسلامیة الغراء، ۳۹۴.

تیمم باشد دیگر فرقی ندارد این خوف حقیقی و عقلانی، از بابت بیماری باشد یا خطر حمله حیوان درنده یا... در هر صورت فرد می تواند به جای استفاده از آب تیمم کند.^{۳۶}

موافقان نظریه تعمیم کوشیده اند تا بر موضوعیت نداشتن عناوین هدم و غرق و امکان الغای خصوصیت از این دو عنوان و تسری حکم به موارد مشابه شواهدی بیاورند؛ زیرا الغای خصوصیت نیاز به قرینه لفظی یا لبی دارد و صرف ادعای الغای خصوصیت بدون وجود قرینه، ادعای بدون دلیل و محکوم به رد است. ایشان در این باره دو قرینه و شاهد - یکی لفظی و درون متنی، دیگری لبی و برون متنی - را بیان داشته اند که در ادامه به آن ها می پردازیم:

۱. ۱. ۶. قرینه اول: متفاهم عرفی

از جمله قرائنی که فقها به عنوان شاهد بر امکان الغای خصوصیت بیان کرده اند «شهادت عرف» یا همان «متفاهم عرفی» است که قرینه ای برون متنی و لبی به شمار می آید. در شرح این دلیل می توان گفت: عرف خصوصیتی در غرق و هدم درک نمی کند که بدان دلیل، مرگ مشتبّه ناشی از غرق و هدم را دلیل حکم توارث بداند؛ بنابراین بر حسب متفاهم عرفی، از لسان ادله چنین استظهار می شود که علت توارث، مشتبّه شدن زمان وفات افراد است، بی آنکه هدم و غرق، خصوصیتی در ترتب حکم داشته باشند. به دیگر بیان، «از آنجاکه غرق و هدم از حوادثی است که معمولاً زمان وفات افراد در آن ها مشخص نیست، پس عرف بر الغای خصوصیت به مجرد فوت متوارثینی که تقدم و تأخر و تقارن زمان مرگشان را ندانیم یا اینکه بدانیم یک نفر متقدم بوده اما ندانیم کدام یک متقدم بوده است ما را مساعدت می کند.»^{۳۷}

ارزیابی قرینه اول: دلالت و شهادت عرف بر امکان کشف ملاک و تنقیح مناط، نه تنها پذیرفتنی است؛ بلکه متفاهم عرفی ذکر شده قابل تقویت با پاره ای از قرائن لفظی و درون متنی است که الغای خصوصیت از عناوین هدم و غرق را کاملاً موجه می سازد. در ادامه ضمن بیان دیدگاه مختار، مهم ترین مقتضیات لفظی که از لسان ادله استظهار شدنی است را واکاوی می کنیم.

۱. ۲. ۱. ۶. قرینه دوم: فهم راوی

قرینه دیگر بیان شده به عنوان شاهد بر امکان الغای خصوصیت، «کیفیت فهم راوی» است که در متن خبر انعکاس یافته است؛ لذا قرینه ای درون متنی و لفظی به شمار می آید. توضیح آنکه، در روایت عبدالرحمن از امام صادق (ع) (که قبلاً بیان شد) راوی بعد از اینکه امام (ع) حکم توارث را درباره زن و مردی که خانه بر سر آنان ریخته است بیان می فرماید، اتحاد حکم در موضوعات به سبب اشتراک در علت

۳۶. سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۶۹.

۳۷. سبحانی، نظام الإراث فی الشریعة الإسلامية الغراء، ۳۹۳.

را دریافت می‌کند و به همین دلیل، بلافاصله کلام ابوحنیفه درباره غرقى را بیان می‌دارد و امام نیز فهم راوى را تأیید می‌کند و اشکالى بر آن وارد نمی‌داند. به‌دیگر بیان، راوى از کلام امام علت حکم توارث را «اشتباه و جهل به تقدم و تأخر زمان فوت افراد» دریافت کرده است که چون همین علت در غرقى نیز موجود بوده است به غرقى و حکم ابوحنیفه اشاره می‌کند و امام(ع) راوى را از این فهمش منع نکردند و نفرمودند که: این مقایسه توقیاس باطل است، مطلبی که من گفته‌ام درباره مهدوم‌علیهم است و آنچه ابوحنیفه گفته است راجع به غرقى است. زمانی که راوى می‌گوید: ابوحنیفه بر این مطلب چیزى را اضافه کرده است امام(ع) نه‌تنها او را از این سخن منع نمی‌کند، بلکه تقریر می‌کند که فهم او که این مثال را تطابق داده است درست و غرقى نیز حکمش مانند مهدوم است. درصورت اشتباه فهم راوى لازم بود امام(ع) اعتراض کنند و بگویند: من این مسئله را درباره مهدوم گفتم شما چرا موضوع غرقى را مطرح کردی؟^{۳۸}

ارزیابی قرینه دوم: دلالت قرینه مذکور خدشه‌پذیر است؛ چراکه «ای بسا راوى از قبل، حکم غرقى را می‌دانسته و برای او مشخص بوده است و به‌علت آگاهی‌ای که نسبت به حکم داشته این موضوع را بیان کرده است.»^{۳۹} بنابراین، پرسش از غرقى به‌دلیل کشف علت و تطبیق آن بر مصداق دیگر نیست؛ یعنی چنین نیست که راوى بالبداهه با خودش، مصداق دیگری که همسان با هدم است مطرح کرده باشد، بلکه از قبل می‌دانسته است که هدم و غرق، هر دو محل بحث هستند؛ لذا پس از طرح پرسش راجع به هدم، به طرح پرسش درباره غرق می‌پردازد و لذا دلالت این قرینه بر تنقیح مناط و الغای خصوصیت، ناتمام است. در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت: اینکه راوى، حکم توارث درباره غرق‌شدگان را از قبل می‌دانسته است، مطلب اثبات‌شده‌ای نیست و اثبات آن برعهده ادعاکننده است و تا قبل از اثبات، قابلیت استناد ندارد.

این پاسخ صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ممکن است در فضای علمى و فقهى آن زمان، بحث هدم و غرق شناخته‌شده باشد، به‌گونه‌ای که راوى در پی پرسش از بحث هدم، پرسش خود را درباره غرق دنبال کند. بنابراین طرح پرسش راجع به غرق‌شدگان از جهت تنقیح مناط توسط راوى نیست، بلکه به‌سبب انس و تلازم ذهنی است که راوى به‌عنوان یک متشرع و آگاه به احکام، بین هدم و غرق برقرار دانسته است.

۷. دیدگاه مختار

دانسته شد که قول مشهورتر میان فقها و به‌تبع آن، دیدگاه قانون مدنى، انحصار حکم توارث در غرق و

۳۸. روحانى، فقه الصادق علیه السلام، ۴۹۸/۲۴.

۳۹. نراقى، مستند الشیعة، ۴۶۴/۱۹.

هدم است؛ یعنی توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان تنها در فرض هدم و غرق برقرار است و این حکم درخور تسری به موارد مشابه غرق و هدم (چه به لحاظ محتوا و چه به لحاظ دلیل)، از قبیل تصادفات جاده‌ای و آتش‌سوزی و مانند آن‌ها نیست. اشکالات متعددی درباره این دیدگاه بیان شد. باتوجه به اشکالات ذکر شده و نظر به قوتی که ادله تسری داشت، دیدگاه تسری و تعمیم تقویت می‌شود. قائلان به تسری حکم توارث به سایر موارد مشابه، دو قرینه برای امکان الغای خصوصیت و تسری ذکر کرده‌اند که یکی رد و دیگری پذیرفته شد. افزون بر دلایلی که از سوی فقها در مقام اثبات تسری از واژگان غرق و مهدوم‌علیهم به نظایر آن‌ها ارائه شده است، دو دلیل مهم لفظی و یک دلیل مفهومی دیگر نیز می‌توان بر امکان، بلکه لزوم تسری ارائه شود که در ادامه بحث می‌شود.

دلیل مفهومی که در تأیید حکم توارث می‌توان به آن پرداخت این است که: اساساً زمانی دو مفهوم یکی تلقی می‌شوند که شرایط تحقق آن‌ها یکی و نتیجه آن‌ها نیز یکی باشد. اما دو موضوع ارث و توارث از موضوعاتی هستند که شرایط تحقق و نتیجه آن‌ها یکسان نیست، چنان‌که در شرایط تحقق ارث، وجود مال یا حقی که انتقال‌دانی باشد ضروری است؛ یعنی اگر مال یا حقی از فرد وفات‌یافته موجود نباشد پس زمینه‌ای برای اعمال ارث وجود ندارد. ضمن اینکه در قانون ارث چنین آمده است که وارث به شرط حیات پس از مورث می‌تواند از ارث بهره‌مند شود و در واقع، ارث انتقال یک سوئه مال یا حق از فرد وفات‌یافته فرضی یا حقیقی به وارث در قید حیات اوست، درحالی‌که توارث انتقال دوطرفه صرفاً مال از افراد وفات‌یافته حقیقی به یکدیگر است. به بیان دیگر، توارث در شرایطی حاکم است که دو طرف، هر دو حقیقتاً وفات یافته باشند اما تقدم و تأخر و هم‌زمانی وفات آنان محرز نباشد و توارث صرفاً در امور مالی جریان دارد و در حقوق جاری نیست، اما ارث انتقال یک‌طرفه اموال و حقوق انتقال‌دانی از مرده حقیقی یا فرضی به زنده حقیقی یا فرضی است.

آنچه به نظر می‌رسد این است که مقدمات اجرای احکام ارث و نتایج آن‌ها با یکدیگر تفاوت‌های عدیده‌ای دارد و حتی احراز شرایط بهره‌مندشدن از اموال در آن‌ها با یکدیگر متفاوت است و تمام تلاش‌هایی که فقهای مخالف حکم تعمیم در بیان ادله دارند گامی است برای اینکه توارث را به عنوان استثنایی بر مقوله ارث ارزیابی می‌کنند، درحالی‌که شاید حکم توارث حکم جدیدی فارغ از ارث‌بری میان افراد باشد؛ یعنی بگوئیم افرادی که با یکدیگر رابطه نسبی و سببی که حاصل به ارث می‌شود را دارند، در صورتی که به گونه‌ای وفات پیدا کنند که تقدم و تأخر و هم‌زمانی وفات آن‌ها محرز نشود از ارث محروم می‌شوند و تحت استیلای قانون توارث قرار می‌گیرند و در نتیجه، از حقوقی چون شفعه و... نیز محروم می‌شوند، برخلاف شرایط ارث‌بری افراد از یکدیگر.

۷. ۱. دلایل لفظی: دلیل اول؛ دلالت معنای لفظ «ف» و مابعد آن در متن حدیث

با تأمل در خبر عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق (ع) در می‌یابیم که صورت مسئله در کلام راوی دو فرض بوده است که هر دو فرض را راوی به‌گونه‌ای تبیین کرده است که براساس مقتضیات لفظی، قابلیت تنقیح مناط دارد. به عبارت دیگر، شکل طراحی سؤال، نمودی از متن منصوص‌العله است که قاعدتاً پاسخ هم که ناظر به فرض موجود در مقام پرسش است می‌باید منصوص‌العله تلقی شود.

راوی، فرض محل بحث را چنین مطرح می‌کند که: «سألته عن بیت وقع علی قوم مجتمعین فلا یدری أیهم مات قبل فقال: یورث بعضهم من بعض.» گرچه پرسش در اینجا راجع به خانه‌ای است که بر سر گروهی آوار شده است اما در ادامه با فاء تفریع مطلبی را بر آن متفرع می‌سازد که در فراز بعدی هم محور پرسش راوی قرار گرفته است. راوی در ادامه می‌افزاید که «فلا یدری أیهم مات قبل»؛ یعنی فروریختن آوار، منجر به مجهول‌شدن تقدم و تأخر موت شده است که امام در پاسخ، امکان توارث را مطرح می‌فرمایند.

در ادامه نیز راوی فرض دیگر را چنین مطرح می‌کند: «رکبا فی السفینة فغرقا فلم یدر أیهما مات أولا»^{۴۰} تأمل در این فراز از حدیث، مؤیدی بر کیفیت استظهار پیشین از فراز اول است؛ زیرا محور بحث در امکان توارث، غرق نیست؛ بلکه مشتبه و مجهول‌شدن تقدم و تأخر فوت طرفین است که نقش مناط و علت ترتب حکم را ایفا می‌کند. بنابراین غرق به‌خودی‌خود موضوعیت ندارد؛ بلکه از آنجاکه منجر به مناط و علت مذکور می‌شود حکم توارث بر آن مترتب شده است. از این رو، هر عنوان دیگری که منتهی به مشتبه‌شدن زمان مرگ افراد شود می‌تواند موجب ترتب حکم توارث شود.

در واقع، عبارت «فلا یدری أیهم مات قبل» و نیز عبارت «فلم یدر أیهما مات أولا» به‌منزله علت برای ماقبل خود است که نظر به قاعده معروف «العله تعمم و تخصص» (علت حکم، دایره حکم را تعمیم و تخصیص می‌دهد)^{۴۱} این علت موجب تعمیم حکم می‌شود و هر موضوع دیگری که واجد این علت باشد نیز مؤثر در ترتب حکم خواهد بود.

افاده معنای علیت به‌وسیله فاء، پیوسته مورد تأکید ادبا و نحویون بوده است. برای مثال، جوهری در صحاح اللغة ضمن بیان سه موضع استعمال برای فاء، دومین موضع و کیفیت استعمال را چنین تبیین می‌کند: «دومین موضع استعمال فاء آن است که ماقبل فاء علت برای مابعد آن باشد که البته در این صورت نیز فاء به‌همان شکل عاطف‌بودن استعمال می‌شود که مفید معنای تعقیب است؛ مثل آنکه می‌گویی «ضربه

۴۰. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰۷/۲۶.

۴۱. طباطبائی قمی، الأنوار البهیة، ۳۴.

فبکی و ضربه فأوجعه» در جایی که ضرب، علت گریه و درد است.^{۴۲}

زبیدی در تاج العروس^{۴۳} و ابن منظور در لسان العرب^{۴۴} نیز به همین معنا اشاره کرده‌اند.

مجلسی دوم در مرآة العقول ضمن تفسیر حدیث شریف «الحمد لله الذي علا فقهر» می‌نویسد: «فهو من قبيل تفریع المدلول على الدلیل». بنابراین ماقبل فاء را دلیل برای مابعد می‌داند و البته از آنچه در ادامه می‌نویسد دانسته می‌شود که مقصود وی از دلیل، علت است. وی در ادامه می‌نویسد: «فقهر كل شيء، و الأظهر أن الفاء للتفریع أي علوه بالذات و الصفات على جميع الممكنات صار علة لقهره جميع من دونه من المخلوقات على ما أراد»؛ اظهر آن است که فاء در این مورد برای تفریع است؛ یعنی علو ذاتی و صفاتی پروردگار، علت قاهریت او نسبت به جمیع مخلوقات است. ۴۵ بنابراین لفظ دلیل در اینجا اعم از علت است و جایی برای پاره‌ای از مناقشات مبتنی بر تباین بین دلیل و علت باقی نمی‌ماند.

بدین ترتیب دانسته شد همان‌طور که فاء گاه برای تعلیل است و مابعد آن علت برای ماقبل است؛ مثل حدیث شریف «... وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وَضُوئِهِ»^{۴۶} که از احادیث معروف در باب استصحاب است و طبق دیدگاه پذیرفته‌شده بین فقها و اصولیان، مابعد «ف» در این حدیث شریف نقش علت برای ماقبل را دارد، ۴۷ گاه نیز ماقبل آن، علت برای مابعد است.

بنابراین وجود «ف» تفریع اثبات می‌کند که واژه غرق در اینجا طریقت دارد و هر جا که عنوانی طریق الی الحكم باشد، جانشین‌پذیر است و حکم، دایرمدار آن خواهد بود. براساس توضیحات فوق در می‌یابیم که الغای خصوصیت از لفظ غرق نیاز به مراجعه به خارج از محتویات لفظی خبر ندارد؛ بلکه براساس مناسبات لفظی موجود در خبر می‌توان از واژه غرق الغای خصوصیت کرد و به تنقیح مناط حکم رسید. مناط حکم همان است که در قالب «فلا یدری أیهم مات قبل» و «فلم یدر أیهم مات أولاً» و با دلالت معنایی لفظ «ف» بیان شده است.

۲.۷. دلیل دوم: اطلاق و وسعت معنایی لفظ هدم

آنچه گذشت و رجوع به تنقیح مناط، همه تلاش‌هایی به‌منظور امکان تسری حکم از موضوعی به موضوع دیگر بود. هدف آن بود که حکم توارث در مرگ‌های مجهول‌الزمان از غرق و هدم به موضوعات

۴۲. جوهری، تاج اللغة و صحاح العربية، ۲۵۵۳.

۴۳. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۳۹۲.

۴۴. ابن‌منظور، لسان العرب، ۴۶۴.

۴۵. مجلسی، مرآة العقول، ۱۵۱.

۴۶. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۴۵/۱.

۴۷. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۷۲/۲.

مشابه به لحاظ علت، نظیر «تصادفات رانندگی» و «سوانح آتش‌سوزی» تسری داده شود. در واقع، گویی عدم شمولیت لفظ هدم نسبت به موارد مشابه، مسلم و مفروغ عنه فرض شده و درصدد یافتن ادله‌ای برای تسری حکم به امثال تصادفات جاده‌ای برآمده‌اند.

اما آنچه در این دلیل درصدد اثبات آن هستیم آن است که اساساً واژه هدم به لحاظ لغوی از شمولیتی برخوردار است که امثال تصادفات رانندگی از مصادیق آن شمرده می‌شوند. این مطلب با مراجعه به معنای لغوی هدم به وضوح آشکار می‌شود.

اهل لغت در مقام تبیین معنای لغوی هدم گفته‌اند: «هو أن ينهار عليه بناء، أو يقع في بئر أو أهوية»^{۴۸} بنابراین، اهل لغت هرگز معنای آن را مختص فروریختن بنا ندانسته‌اند و معنای آن را واجد چنان وسعتی می‌دانند که حتی اقتادن در چاه و امثال آن را هم شامل می‌شود.

به نظر می‌رسد باتوجه به وضوح مطلب، دلیل عدم اشاره فقها و کارشناسان مذهبی به مطلب مذکور رایج نبودن چنین حوادثی در زمان صدور روایات بوده است؛ چراکه مسائلی همچون تصادفات رانندگی و موارد مشابه، ازجمله مسائل مستحدثه است اما فقدان بعضی از مصادیق در یک زمان، مانع شمولیت و اطلاق آن لفظ نخواهد بود؛ زیرا اصل در نصوص روایی آن است که در مقام بیان قضایای حقیقیه (و نه خارجیّه) هستند^{۴۹} که بعد از تحقق خارجی هر مصداق در هر زمان، ترتب حکم برای آن مصداق قهری خواهد بود.

بنابراین، به مقتضای آنچه در سطور پیشین بیان شد اساساً تصادفات جاده‌ای و امثال آن در مقایسه با مهدوم‌علیهم، «موضوع دیگر» شناخته نمی‌شوند تا نیاز به بحث درباره کیفیت تسری حکم از موضوعی به موضوع دیگر باشد؛ بلکه تصادفات رانندگی از مصادیق هدم است و انطباق واژه هدم بر آن‌ها از قبیل انطباق مفهوم بر مصداق و عنوان بر معنون خواهد بود.

۳.۷. دلیل سوم: تفاوت ماهوی ارث و توارث

آنچه درصدد واکاوی و بررسی آن هستیم این است که آیا اساساً توارث امری مرکب است یا بسیط؟ فهم دقیق این پرسش، کمک بسزایی به منظور حل مسئله و یافتن پاسخ آن می‌کند.

فرض اول آن است که توارث را امری مرکب از دو ارث بدانیم؛ یعنی در همان هنگام که مثلاً شخص (الف) وارث و شخص (ب) مورث است، درعین حال شخص (الف) مورث و شخص (ب) وارث باشد پس دو ارث دوسویه نام توارث را به خود گرفته است. اگر این فرض را بپذیریم علی‌القاعده باید از احکام

۴۸. ابن‌اثیر، النهاية، ۲۵۲/۵.

۴۹. نانینی، الرسائل الفقهية، ۹۵.

باب ارث، طبق النعل بالنعل تبعیت کنیم. از جمله این احکام، لزوم حیات وارث هنگام وفات مورث است. پس در جایی که حیات وارث محرز نیست، اصل بر عدم ارث‌بری است، مگر آنکه دلیل بر تخصیص داشته باشیم که این دلیل صرفاً در غرق و هدم موجود است.

فرض دوم آن است که توارث را امری بسیط بدانیم که احکام ویژه و خاص خود را می‌طلبد. طبق این فرض، گرچه توارث در ظاهر مشکل از دو ارث است اما حقیقتاً و ماهیتاً متفاوت از بحث ارث است. گویی خود «وفات دو یا چند نفر در فرض مجهول‌الزمان بودن تقدم و تأخر متوفیان» موضوعی مستقل برای ترتب احکام خاص شرعی است. اگر این فرض را بپذیریم نیازی به تبعیت کامل احکام توارث از احکام باب ارث نیست. به دیگر بیان، اگر عدم احراز حیات وارث، ارث‌بری را با اختلال مواجه می‌سازد، قرار نیست مجهول‌بودن وفات طرفین در مرگ‌های مجهول‌الزمان نیز تحقق توارث را با اختلال مواجه سازد؛ چراکه اساساً توارث و ارث دو موضوع جداگانه هستند که احکام خاص خود را می‌طلبند.

آنچه در قالب دو فرض بیان شد صور ثبوتی مسئله است که دانسته شد ثبوت مسئله از دو فرض خارج نیست، اما به لحاظ اثباتی باید ببینیم کدام یک از دو فرض مذکور اقرب به واقع است؟ بررسی شرایط تحقق ارث و شرایط تحقق توارث و نتیجه‌ای که از تحقق ارث حاصل می‌شود در مقایسه با نتیجه‌ای که از تحقق توارث حاصل می‌شود تداعی‌کننده نوعی تفاوت ماهیتی در مفهوم ارث و توارث است.

با تأمل در لسان ادله و آرای فقها، برخی از تفاوت‌هایی که میان ارث و توارث می‌توان در نظر گرفت عبارت‌اند از:

۱. شرط تحقق ارث، وفات مورث و حیات وارث است اما شرط تحقق توارث، وفات متوارثان است.
۲. توارث صرفاً در حوزه مالی حاکم است، اما ارث در حوزه مالی و حقوقی حاکم است.
۳. ارث انتقال یک‌طرفه مال یا حق از مرده به زنده است، درحالی‌که توارث انتقال طرفینی اموال بین وفات‌یافتگان است.

۴. ارث در فرض حیات و ممات فرضی تحقق می‌یابد اما توارث به شرط وفات حقیقی اجرا می‌شود. وجود آثار و احکام متمایز برای توارث، خود نشان از بسیط‌بودن حقیقت و ماهیت توارث دارد. اگر توارث، ماهیتی مرکب انضمامی بود که از انضمام دو ارث در کنار یکدیگر مفهوم خود را می‌یافت، نمی‌توانست دارای آثاری متفاوت از آثار اجزای خود باشد. وجود آثار متفاوت، حکایت از بسیط‌بودن حقیقت و ماهیت آن دارد. این همان چیزی است که گاه از آن با عنوان «مرکب حقیقی» در مقابل «مرکب

انضمامی» تعبیر می‌شود.^{۵۰}

نتیجه آنکه، اگر احکام باب ارث -که احراز حیات وارث را شرط می‌داند- عمومات این باب باشد و احکام باب غرق و هدم، تخصیصی بر آن عمومات باشد، می‌توان گفت که در موارد مشابه؛ مانند آتش‌سوزی و تصادفات رانندگی و... باید عام را بر حجیت خود باقی دانست و احراز حیات وارث را شرط ارث‌بری شمرد. اما بنابر آنچه بیان شد اساساً احکام غرق و مهدوم‌علیهم تخصیصی نسبت به احکام ارث و قواعد اولیه باب ارث نخواهد بود تا گفته شود که در موارد مشکوک باید عام را بر حجیت خود باقی دانست. غرق و هدم، مصادیق توارث هستند که آثار و احکام خاص خود را دارند.

شاید این پرسش به ذهن آید که چرا در روایات ائمه معصومان، این دو به‌عنوان دو استثنای بر ارث ذکر شده‌اند؟ در پاسخ باید بگوییم: هرگز چنین نیست که امام، این دو را به‌عنوان استثنائات باب ارث ذکر کرده باشند، بلکه این راوی است که پس از پرسش راجع به احکام ارث، به پرسش درباره غرق و هدم می‌پردازد که احتمالاً تنها مصادیق رایج توارث در عصر حضور بوده‌اند. امام در پاسخ راوی به تمایز و تفاوت حکمی آن‌ها اشاره می‌کند.

اشکال دیگر که ممکن است به ذهن آید این است که توارث از باب تفاعل است که اقتضای رابطه دوسویه را دارد. این خود، شاهد و قرینه‌ای بر اثبات فرض اول است که توارث را مرکب انضمامی بدانیم که متشکل از دو ارث است، پس توارث باید از احکام باب ارث تبعیت کامل داشته باشد.

این اشکال نیز بی‌مورد است؛ زیرا درست است که توارث از باب تفاعل است و رابطه دوسویه را می‌طلبد اما هرگز مدعای مستشکل را اثبات نخواهد کرد. توارث را در باب تفاعل به کار برده‌اند، زیرا پای وفات طرفینی در میان است اما این دلیل نخواهد بود که آن را مرکب از دو ارث با همان قواعد و احکام فقهی باب ارث بدانیم. به‌دیگر سخن، آنچه در مقام اشکال فرضی بیان کردیم صرفاً مربوط به مباحث لفظ شناختی می‌شود و هرگز دلیل نخواهد بود که به‌لحاظ فقهی هم توارث را از مصادیق باب ارث بدانیم. بدیهی است که وقتی پای وفات طرفینی در میان باشد، باب تفاعل، مناسب‌ترین باب ثلاثی مزید برای کاربرست این واژه خواهد بود اما اثبات‌کننده بسیط یا مرکب بودن حقیقت و ماهیت فقهی آن نیست.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار پس از بررسی توصیفی و تحلیلی دلایل ارائه‌شده از سوی موافقان و مخالفان تعمیم حکم

توارث به سایر موارد مشابه، به عدم انطباق دلایل مخالفان تعمیم حکم توارث دست یافتیم. مهم‌ترین دلیل موافقان تسری حکم توارث به سایر موارد مشابه، الغای خصوصیت براساس مناسبات عرفی بود که ضمن تأیید آن، به تقویت حکم تسری براساس مناسبات لفظی موجود در لسان ادله و اخبار موجود در این خصوص پرداختیم. از متن احادیث این باب، که ادله خاصه برای اثبات حکم توارث در غرق و هدم شمرده می‌شوند، قرائن لفظی کافی برای تنقیح مناط و کشف ملاک حکم برای تسری حکم به موارد مشابه استفاده می‌شود و البته قرائنی مبنی بر پذیرش توارث به عنوان حکم شرعی جدا از حکم ارث نیز موجود است که در متن مقاله به آن اشاره شد. دلالت معنای لفظ «ف» و مابعد آن در متن حدیث، اطلاق و وسعت معنایی لفظ هدم، تفاوت ماهیت ارث و توارث، دلایل مهم و کافی بود که برای کشف ملاک حکم به آن اشاره و به تفصیل بررسی شد.

منابع

- ابن اثیر، مبارک‌بن محمد. النهاية فی غریب الحديث و الأثر. قم: اسماعیلیان. چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش.
- ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. کتاب من لا یحضره الفقیه. ترجمه علی اکبر غفاری. تهران: صدوق. چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. المذهب البارع فی شرح المختصر النافع. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الفکر. چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- اشتیهاردی، علی پناه. مدارک العروة. تهران: دار الأسوة. چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- بجنوردی، حسن. القواعد الفقهیة. قم: الهادی. چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- بهبهانی، سید علی. الفوائد العلیّة-القواعد الکلّیة. اهواز: کتابخانه دار العلم. چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
- بهجت، محمد تقی. مباحث الأصول. قم: چاپ اول، ۱۳۸۸.
- جمعی از پژوهشگران. موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام. زیر نظر محمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. تاج اللغة و صحاح العربیة. بیروت: دار العلم. چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- حسینی عاملی، جواد بن محمد. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- حلّی، جعفر بن حسن. المختصر النافع فی فقه الإمامیة. قم: مؤسسة المطبوعات الدینیة. چاپ ششم، ۱۴۱۸ ق.

- خمینی، روح‌الله. تحریر الوسيلة. ترجمه‌ی علی اسلامی. قم: مؤسسه‌ی النشر الإسلامی. چاپ بیست‌ویکم. ۱۴۲۵ق.
- خوانساری، احمد بن یوسف. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- خویی، ابوالقاسم. منهاج الصالحین. قم: مدینه‌ی العلم. چاپ بیست‌وهشتم، ۱۴۱۰ق.
- روحانی، صادق. فقه الصادق علیه السلام. قم: دار الکتاب، مدرسه‌ی امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر. نظام الارث فی الشریعة الإسلامیة الغراء. قم: امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- سبزواری، عبدالأعلى. مهذب الأحکام فی بیان حلال و الحرام. قم: المنار. چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق.
- سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز. المراسم العلویة و الأحکام النبویة. قم: منشورات الحرمین. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- شعرانی، ابوالحسن. تبصرة المتعلمین فی احکام الدین. تهران: اسلامیة. ۱۴۱۹ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. حاشیة کلانتر. قم: چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- صاحب‌جواهر، محمد حسن بن باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. لبنان: دار احیاء التراث العربی. چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- صدر، محمد. ما وراء الفقه. بیروت: دار الأضواء. چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- طباطبای قمی، تقی. الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیة. قم: محلاتی. چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
- طباطبائی کربلائی، علی بن محمد علی. ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل. قم: آل‌البیت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. جواهر الفرائض در ارث. قم: مؤسسه‌ی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام. چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- طوسی، محمد بن حسن. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی. بیروت: دار الکتاب العربی. چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: مؤسسه‌ی النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. مختلف الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسه‌ی النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- فاضل لنکرانی، محمد. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع). چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. به تحقیق و تصحیح سیدحسین موسوی کرمانی، علی‌پناه اشتهااردی، عبدالرحیم بروجردی. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر. چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- مفید، محمد بن محمد. المقنعة. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره). چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر. انوار الأصول. قم: چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

نائینی، محمدحسین، ضیاءالدین عراقی، علیکزازی. الرسائل الفقهية. به تقریر نجم آبادی. قم: مؤسسة معارف اسلامی امام رضا(ع). چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

نراقی، احمد بن محمد مهدی. مستند الشیعة فی احکام الشریعة. قم: بی نا. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

Transliterated Bibliography

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Mukhtalif al-Shī’a fi al-Aḥkām al-Sharī’a*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum. 1993/1413.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā’id al-Aḥkām fi Ma’rifat al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Bahbahānī, Sayyid ‘Alī. *al-Fawā’id al-‘Alīya al-Qawā’id al-Kuliya*. Ahvāz: Kitābkhānah-yi Dār al-‘Ilm. Chāp-i Duwwum, 1985/1405.

Bahjat, Muḥammad Taqī. *Mabāḥith al-Uṣūl*. Qum: Chāp-i Awwal, 1968/1388.

Bujnūrdī, Ḥasan. *al-Qawā’id al-Fiqhiyah*. Qum: al-Hādī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Fakhr al-Muḥaqqiqīn, Muḥammad ibn Ḥasan. *Idāḥ al-Fawā’id fi Sharḥ Mushkilāt al-Qawā’id*. researched and Edited by Sayyid Ḥusayn Mūsawī Kirmānī, ‘Alī Panāh Ishtihārdī, ‘Abd al-Raḥīm Burūjjirdī. Qum: Ismā‘īliyyān. Chāp-i Awwal, 1967/1387.

Fāzil Lankarānī, Muḥammad. *Tafṣīl al-Sharī’a fi Sharḥ Tahrīr al-Wasīla*. Qum: Markaz-i Fiqh A’imah al-Aṭḥār(AS). Chāp-i Awwal, 2001/1421.

Ḥillī. Ja’far ibn Ḥasan. *al-Mukhtaṣar al-Nāfi’ fi Fiqh al-Imāmiya*. Qum: Mū’assisa al-Maṭbū’āt al-Dīniya. Chāp-i Shishum, 1997/1418.

Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā’il al-Shī’a*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ḥusaynī ‘Āmulī, Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fi Sharḥ Qawā’id ‘Allāma*. Beirut: Dār Ihya’ al-Tūrāth al-‘Arabī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Ibn Athīr, Mubārak ibn Muḥammad. *al-Niḥāya fi Gharīb al-Ḥadīth*. Qum: Ismā‘īliyyān, Chāp-i Chāhārum, 1989/1367.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Translated by ‘Alī Akbar Ghafārī.

Tehran: Şadūq. Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muḥadhdhab al-Bārī' fi Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarā'ir al-Ḥawī li-Tahrīr al-Fatāwī*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1990/1410.

Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Sivum, 1994/1414.

Ishtihārdī, 'Alī Panāh. *Madārik al-Urwa*. Tehran: Dār al-Uswah. Chāp-i Awwal, 1996/1417.

Jam' az Pazhūhishgarān. *Mawsū'at al-Fiqh al-Islāmī Tibqa li-Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS)*. zīr naẓar Maḥmūd Hāshimī Shāhrūdī. Qum: Mū'assisa Dāyra al-Ma'ārif Fiqh-i Islāmī bar Mazhab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 2002/1423.

Jawharī, Ismā'īl ibn Ḥammād. *Tāj al-Lughā wa Ṣiḥāḥ al-'Arabiya*. Beirut: Dār al-'Ilm, Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Khū'i, Abū al-Qāsim. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qum: Madīnah al-'Ilm. Chāp-i Bist va Hashtum, 1990/1410.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Tahrīr al-Wasīlah*. Translated by 'Alī Islāmī. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Bist va Yik. 2004/1425.

Khuwānsārī, Aḥmad ibn Yūsuf. *Jāmi' al-Madārik fi Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Ismā'īliyan. Chāp-i Duwwum, 1985/1405.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Ma'āt al-'Uṣūl fi Sharḥ Akhbār Al al-Rasūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Duwwum, 1984/1404.

Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Muqni'a*. Qum: Kungirah-yi Jahānī Hizāriḥ Shaykh Mufid, Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Muqaddas Ardabilī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān fi Sharḥ Irshād al-Adhḥān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Murtaḍā Zabidī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-'Arūs min Jawāhir al-Qāmūs*. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Awwal, 1993/1414.

Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn, *Ẓiyā' al-Dīn 'Irāqī, al-Rasā'il al-Fiqhiya*. Muqarr Najmābādī. Qum: Mū'assisah-yi Ma'ārif Islāmī Imām Riḍā(AS). Chāp-i Awwal, 2000/1421.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *Mustanad al-Shi'a fi al-Aḥkām al-Shari'a*. Qum: s.n. Chāp-i Awwal,

1995/1415.

Rūḥānī, Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq(AS)*. Qum: Dār al-Kitāb, Madrisah-yi Imām Ṣādiq (AS). Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Sabzawārī, ‘Abd al-A‘lā. *Muhaddhab al-Aḥkām fi Bayān Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: al-Minār. Chāp-i Chāhārum, 1993/1413.

Ṣadr, Muḥammad. *Māwarā’ al-Fiqh*. Beirut: Dār al-Aḍwā’. Chāp-i Awwal, 1999/1420.

Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fi Sharḥ Sharāy’ al-Islām*. Lubnān: Dār Ihya’ al-Tūrāth al-‘Arabī. Chāp-i Haftum, 1984/1404.

Salār Daylamī, Ḥamazat ibn ‘Abd ‘Azīz. *Al-Marāsīm al-‘Alwīyya wa al-Aḥkām al-Nabawīya*. Qum: Manshūrāt al-Ḥaramīn. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ‘Alī. *al-Rawḍa al-Bahīya fi Sharḥ al-Lum’a al-Dimashqiya*. Ḥāshiyah-yi Kalāntar Qum. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Shā’rānī, Abū al-Ḥasan. *Tabṣira al-Muta’allimīn fi Aḥkām al-Dīn*. Tehran: Islāmīyya. 1998/1419.

Subḥānī Tabrizī, Ja’far. *Nizām al-Irth fi al-Sharī’a al-Islāmīyya al-Gharra’*. Qum: Imām Ṣādiq (AS). Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Ṭabāṭabāyī Qumī, Taqī. *al-Anwār al-Bahīya fi al-Qawā’id al-Fiqhīya*. Qum: Maḥalātī. Chāp-i Awwal, 2002/1423.

Ṭabāṭabāyī Karbalāyī, ‘Alī ibn Muḥammad ‘Alī. *Riyāḍ al-Masā’il fi Tahqīq al-Aḥkām bi al-Dalā’il*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Ṭūsī, Khwājah Naṣīr al-Dīn. *Jawāhir al-Farā’iz dar Irs*. Qum: Mū’assisah-yi Dāyira al-Ma’ārif-i Fiqh Islāmī bar Mazhab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 2005/1426.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Nihāya fi Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī. Chāp-i Duwwum. 1980/1400.